

پاسخ مصاحبه انتقادی محترم سید حسین موسوی در پورتال «افغان-جرمن آنلاين»!

محترم آقای موسوی با مصاحبه یک ساعته از طریق پورتال «افغان-جرمن آنلاين» افکار و دیدگاه های یک عده نویسندگان و دانشمندان را که راجع به اوضاع شش سال اخیر افغانستان به صورت نوشته و یا مصاحبه ابراز نموده اند، جمع بندی و به نقد آن پرداخته است. من که خود را در ردیف انتقاد شده ها دیده، امر گریز ناپذیر می بینم که نکات چندی از سخنان وی را به بحث نگیرم، از اینجا آغاز میکنم:

۱ - آقای موسوی گفته است:

"دوستانیکه در خطوط کلی خود چه موافق چه مخالف در رابطه با قضایای افغانستان و اوضاع فعلی می خواهند سرآغاز بحث را به کنفرانس بن نسبت بدهند آنچه که از نظر من در بحث بسیار زیاد مهم است، اینست که باکمال تاسف همین طرز دید که قضایای افغانستان را از بن به غرب نسبت دهیم و این بیشتر از اینکه به واقعیت های عینی جامعه ما و جامعه بین المللی انطباق داشته باشد بیشتر متأثر از تبلیغات یک عده روشنفکر یا یک عده خبرنگار غربی که از هزاران تار به سیستم سرمایه و سیستم های استخباراتی سرمایه وابسته هستند بخورد روشنفکر ما داده شده است."

تبصره (۱) برخورد تحقیرآمیز آقای موسوی نسبت به کسانی که بعد از حمله تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و تصمیمات کنفرانس بین المللی بن آلمان، تحولات و قضایای کشور را از شش سال بدینسو مورد تحقیق و ارزیابی قرار داده اند مساله ای نیست که مورد تردید باشد اما آقای موسوی کسانی را که چنین اندیشیده اند تحت تاثیر تبلیغات یکعده روشنفکر و ناشی از موضع یکعده خبرنگار غربی وابسته به سیستم های استخباراتی سرمایه داری می داند که گویا بخورد روشنفکر افغان داده شده است، معلوم نیست چرا آقای موسوی به جای استدلال حکم صادر نموده و تا این حد بالای مخالفین فکری خود قهر است، در حالیکه هیچ کس ادعای فهم و دانش بیشتر نسبت به روشنفکر غربی را نکرده است، پس چه دردی به آقای موسوی رسیده که همه را آغازنده های افتیده به دامن نظام های سرمایه داری و به فقدان دانش و بی ارادگی و دنباله رو خبرنگاران غربی و حتی مریض می داند، گمان نکنم افکار دیگران جای اینقدر عصبیت را داشته باشد. فراموش نشود که پس از ده سال مقاومت مردم افغانستان علیه اشغال دولت شوروی و بعد جنگ های میانگروهی که کشور و شهر کابل ویران و به بخشهای متعدد تحت نفوذ جنگسالاران قرار گرفته بود و سر انجام زیر نام طالبان و سازمان القاعده به تصرف پاکستان در آمد، یعنی به صحرای محشر مبدل شده بود، اقدام نظامی دولت اضلاع متحده امریکا در جهت سقوط رژیم طالبان و تصمیمات کنفرانس بین المللی بن بلا تردید دومین نقطه عطفی در تاریخ سی سال اخیر بعد از اشغال کشور از سوی دولت شوروی به حساب می آید که باعث احیا و تولد دوباره افغانستان شده است. آقای موسوی به کسانی که مثل خود وی فکر نمی کنند چلنج داده و همه را به بحث فرا خوانده است، من عذر و عجز خود را خدمت شان به عرض می رسانم زیرا مانند جناب شان خطیب و انقلابی نیستم، و از لحن انقلابی و عمل انقلابی بیم دارم چون خونریزی کودتای ۷ ثور و به تعقیب آن لشکر کشی شوروی که خونریزی های بیشماری را تا حال در پی داشته وجودم را به لرزه می آورد. در تاریخ بشر از انقلاب ها و انقلابی ها چندان اثر مثبت و خاطرات خوش برجا نمانده است، انقلاب معمولاً فرزندان را خورده مثلاً در انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ استالین میلیونها انسان غیر حزبی و حزبی را به قتل رساند و حتی استالین نفر به امریکا فرستاد و با تبر به حیات تروتسکی بنیان گذار ارتش سرخ پایان داد، مائوتسه دون در انقلاب چین و در انقلاب فرهنگی هزاران نفر و اعضای حزب کمونیست را نابود نمود. در انقلاب به اصطلاح کبیر فرانسه همین وحشیگری صورت گرفته، روبسپیر رفقا و همزمان نزدیک خود را کشت و خود نیز به قتل رسید، انقلابی های حزب "دیموکراتیک" خلق افغانستان نیز قبل از کودتا میر اکبر خیبر را به قتل رساندند و بعد از کودتای ۷ ثور حفیظ الله امین عده از اعضای حزب بشمول رئیس جمهور تره کی و تعداد زیادی مردم بیگناه را به قتل رساند و خودش هم از سوی دولت حامی اش بدون محکمه کشته شد.

خلاصه جایی که انقلاب مطرح شود به غیر از کشت و کشتار و چپاول اندوخته های مردم و از بین بردن آزادی و امنیت جامعه و یابوه سرائی و بیهوده گوئی و دست از اصول منطق برداشتن و از خرد و دانش سیاسی تهی شدن چیز دیگری نصیب مردم نشده و نخواهد شد. پس هیچ آدم عاقلی خواهان و پیرو چنین طوفان خامان بر انداز نخواهد بود. اینرا به خاطر آن نوشتیم که آقای موسوی در جایی از مصاحبه اش الترناتیفی ارائه داشته و از افغانهای خارج کشور

خواسته حینیکه سرباز کشته شده غربی ها از افغانستان بکشورش انتقال می یابد هم فکران آقای موسوی خود را در مراسم خاکسپاری سرباز مذکور، رسانده و در آنجا به مادر سرباز بگوید که این سرباز بخاطر دفاع از مردم افغانستان، عدالت و آزادی کشته شده ، او در جهت منافع سرمایه داران جانش را از دست داده، تا مادران و بازماندگان سربازان دریابند و به پا خاسته دولت های شانرا وادار نمایند که قوای شان را از افغانستان خارج نمایند. خوب گیریم که چنین شود و قوای ناتو افغانستان را ترک گویند آیا آقای موسوی یک لحظه فکر کرده که شرایط افغانستان و منطقه در چه وضعیت است و در این حال و در صورت خارج شدن قوای امریکا و ناتو سرنوشت مردم بیچاره که توان من و آقای موسوی را برای فرار (آنهم در دامن غرب) ندارند چه خواهد شد؟

رهنمود دیگر آقای موسوی اینست که کار تبلیغی و اتکا به سلاح را توصیه میکند، از این حرف ها یک چیز پیداست که پس از سی سال خونریزی و ویرانی در افغانستان هنوز هم جناب شان در پی جنگ و خونریزی اند. در اینجا باید از آقای موسوی پرسید شما که بگفته خودتان چهار سال درسهای تان را خوب خوانده اید آیا تا کنون قادر به ایجاد کدام حزب و تشکیلاتی شده اید که بتواند با بیرون رفت قوای ناتو قدرت را گرفته و امور کشور را بهتر از وضعیت موجود اداره نماید؟ نا گفته پیداست که جواب منفی است و همه می دانند که همزمان با بیرون رفت قوای امریکا و ناتو بار دیگر افغانستان بدست طالبان می افتد و این همان چیزی است که از همه بیشتر پاکستان در پی آن است.

مطلب دوم مصاحبه آقای موسوی : " از اولین روز های سقوط اداره روسی نجیب به افغانستان ، غرب خواست در ذهن ما یک نکته را تزیق بکند که گویا ما در قضایای تان مداخله نمی کنیم و به این ترتیب ده سال جنایتیکه در افغانستان صورت گرفت چه در زمان مجاهد و چه هم در زمان طالب دامن خود را از لجن یک مشت مزدور که بوجود آورده بود پاک بیرون بکشند، این یک حرکت بسیار حساب شده غرب است که با بسیار دقت برنامه ریزی می شود، از طرف ژورنالیست ها و خبرنگارهای رسانه های متعدد این تزیق می شود و با کمال تاسف روشنفکر ما هم بگفته یکی از شهدای میهن ما فکر شان بقدر یک شمع روشن است، به قدر یک شمع ، بهمین دام تبلیغ می افتند و کوشش میکنند بگویند که گویا از یک مدتی افغانستان از سوی غرب فراموشی سپرده شده بود. من میتوانم از خود این آغا زاده ها که در دامن غرب افتاده اند و هم از کسانی که نا آگاه همین تیوری را تبلیغ می کنند سوال کنم : چطور ممکن است امریکای پیروزمند و ناتوی پیروزمند که قادر شده سیستم حریف خود را بشکند ، وارسا را به نابودی بکشاند در سر هوای حاکمیت جهانی خود را دارد یک منطقه استراتژییک مثل افغانستان را فراموشی بسپارد و اصلا از تفکر خود بیرون بکند، در استراتژی غرب جا نداشته باشد، یعنی چه؟، طرح همچو مساله فقط میتواند از یک تز بیمار ناشی شود و یا هم از یک ذهن وابسته، من نمی خواهم به هیچ کسی در اینجا اتهام ببنم اما روشن به همه شان میگویم کسی که در همچو دامی می افتد بهتر از اینکه سیاست بکند باید یک کار دیگری بخود جستجو کند، یک شغل دیگری را جستجو کند".

تصوره بر مطلب دوم : غرب و بالاخص اتازونی همزمان با پایان گرفتن جنگ دوم جهانی سالها از هر امکان و صرف ملیارد ها دالر کوشیده بود حریف ابرقدرت نظامی خود شوروی را به زانو درآورد تا بالاخره پای اردوی سرخ در باطلاق افغانستان گیر کرد و ده سال تمام با تحمل ضربات نظامی، اقتصادی و تبلیغاتی با شکست و شرمساری از افغانستان بیرون رفت و دیری نپایید که دولت شوروی از هم پاشید، آنگاه جا داشت که دولت امریکا، مست و سرشار از همچو پیروزی افغانستان و مردم فقیر و جنگ زده آنرا به فراموشی سپارد زیرا دیگر افغانستان ارزش آن جنگ و جهاد با شوروی را برایش نداشت ، اگر میداشت ممکن نبود سرنوشت افغانستان را بدست حکومت پاکستان و مزدوران داخلی اش میگذاشت. آقای موسوی سوال کرده که چطور ممکن است غرب و امریکا یک منطقه استراتژییک چون افغانستان را به حال خود رها بکند؟ در پاسخ باید گفت جهانی که ما در آن زندگی می کنیم حالت ایستاده و ثابت ندارد اوضاع اقتصادی سیاسی به سرعت در تغییر است طرف ده ، پانزده سال مناطق استراتژییک نیز تغییر میکند و مثلاً بعد از خروج قوای شوروی، افغانستان برای یک مدتی موقعیت استراتژییکی خود را از دست داده بود ولی بعد از حادثه ۱۱ سپتمبر و نیاز روز افزون کشورهای چین و هند به نفت و کاهش انرژی در امریکا و تقاضای بیشتر برای نفت باعث بالا رفتن قیمت آن می شود، اینجاست که افغانستان در قلب آسیا بار دیگر موقعیت استراتژییک پیدا می کند و طرف توجه قدرت های بزرگ جهان واقع میشود.

در مورد نقل قولی که آقای موسوی از شهید میهن کرده اند، نمیدانم که چرا از آن شهید نام نبرده اند، که گفته "روشنفکر افغان بقدر یک شمع روشن است" باید بگویم روح آن شهید شاد باد که اقلاً بقدر یک شمع بدیگران روشنی قایل بوده زیرا رهبران مکتب های ایدئولوژیکی و دینی همه نور معرفت و کرامات را برای خود قایل هستند و دیگران را تا مغز استخوان سیاه می بینند، اگر رهبران متکی به مکتب ها خود را آفتاب جهان تاب و دیگران را به

بی دانشی محکوم نکنند چگونه ادعای رهبری و مطلق العنانی نمایند؟ اگر طرز دید رهبران مذکور اینطور نباشد پس راز دیر پای حاکمیت شان در چیست؟ که افرادی چون استالین، برژنف، مائو، هیتلر، خمینی، تره کی، حفیظ الله امین، نجیب الله و غیره تا لحظه مرگ در راس حزب و دولت تکیه زده اند؟

آقای موسوی شما حق دارید فکر کنید که قدرت های غربی در ظرف سی سال و یا هیچگاه برای یک لحظه هم که شده افغانستان را فراموش نکرده اند و به حیث یک منطقه استراتژیک از نظر دور نداشته اند اما آنهایی که "بقدر یک شمع روشن هستند" نیز حق دارند به این باور باشند که پس از شکست و برگشت قوای شوروی از افغانستان تا واقعه ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ غربی ها کشور ما را در گرداب جنگهای داخلی و در رقابت بین کشورهای منطقه به حال خود رها کرده بودند. **لذا این حق را شما و هیچ کس دیگر ندارد که بکس بگوید اگر مثل من فکر نمی کنید بروید بجای سیاست کار دیگر کنید**، زیرا سیاست حق طبیعی هر انسان بوده و کسی جای شما را در سیاست نگرفته است. و اینرا هم بپذیرید که سیاست نکردن هم سیاست است.

مطلب سوم مصاحبه آقای موسوی: "غرب بسیار بسیار آگاهانه، ناتو بسیار بسیار آگاهانه از نخستین روز حاکمیت مجددی یعنی از ۸ ثور که اینها به قدرت می رسند از همان روز برنامه اشغال افغانستان در دستور کار شان است، برای انجام همین برنامه خود باید مقدمات معینی را تدارک ببینند، غرب خود را در ناگذیری می بیند که باید افغانستان را آنچنان در مصیبتی غرق بکند، در آنچنان شرایط داخلی غرق بکند که هیچگونه توان مبارزاتی در مقابل تجاوز غرب برایش باقی نماند، از مجموع یک میلیون انسان مسلح که افغانستان در طی ۱۴ سال چه از آنطرف جنگ و چه از اینطرف جنگ تجربه جنگی دارند و تفنگ در دست خود دارند و هزاران نوع سلاح مختلف در اختیار شان است اینها را بروی همدیگر شان بیاندازند..."

پاسخ مطلب سوم: این نهایت مطلق گرایی است که گفته میشود: "غرب بسیار بسیار آگاهانه، ناتو بسیار بسیار آگاهانه از نخستین روز حاکمیت سبغت الله مجددی برنامه اشغال افغانستان را داشته و به همین مقصد برای از بین بردن سلاح های برجا مانده از دوران جنگ علیه شوروی جنگسالاران افغان را با هم انداخته تا سلاح ها را از بین برده و میدان را برای اشغال خود شان صاف کنند. اگر به این برداشت شما صحه گذاشته شود پای این سوال ها پیش می آید که پس چرا امریکا و غرب اجازه دادند که طالب ها در افغانستان بقدرت برسند؟ و چرا بار دیگر جبهه شمال را با سلاح های مدرن علیه طالبان و سازمان القاعده مجهز نمودند؟ و چرا جنگ را علیه طالبها و سازمان القاعده از جنوب که پایگاه اصلی شان صوبه سرحد پاکستان و جنوب افغانستان است آغاز نکردند؟ اگر غرب و ناتو به قول شما بسیار آگاهانه عمل کرده باشند پس درگیری در جنگهای امروز افغانستان و عراق به چه معناست؟ و چرا های دیگر. دولت امریکا پس از ۶ سال درگیر جنگ در افغانستان با طالبان و چهار سال ادامه جنگ در عراق اکنون در بن بست قرار گرفته معلوم است که چندان آگاهی و پلانی در کار نبوده است، و لذا باید بپذیرید، هر حرکتی خوب و یا بد که در جهان رخ می دهد کاملاً از سوی امریکا و غرب آگاهانه و پلان شده نیست، اینرا قبول کنید که غربی ها هم انسانند و انسانها در هیچ جا مبرا از اشتباه نیستند.

در مورد سرمایه داری لیبرال، که آقای موسوی سخت به آن می تازد، باید بگویم با وجود هزار عیبش بهتر از نظام های سرمایه داری دولتی یا سوسیالیستی و دینی مذهبی است که تا کنون آزموده شده اند، در شرایط موجود جهان که سرمایه داری و امپریالیزم خاصیت استعماری گذشته اش را ندارد یعنی بجای اشغال کشوری در آنجا با صدور سرمایه به بهره برداری می پردازد این همان چیز است که همین اکنون هر کشوری آنرا می خواهد حتی لنین به جهات مثبت آن صحه گذاشته است، قدری بیاد دارم که لنین در نوشته خود بنام امپریالیزم بمثابه آخرین مرحله سرمایه داری چنین استدلال میکند که امپریالیزم با صدور سرمایه به کشورهای عقب مانده، بخاطر مواد خام و نیروی کار ارزان و بازار فروش، ضمن اینکه منافع خود را تامین میکند باعث انکشاف و ترقی و مهمتر از همه به کمیت و کیفیت پرولتاریا می افزاید و بدین وسیله گورکن خود را می آفریند. واقعاً مثلاً انگلیس و امریکا با سرمایه گذاری در تایوان، جاپان، کوریا، جنوبی، انکانگ و غیره در مقایسه با کوریا، شمالی و کشورهای اقمار شوروی سابق به پیشرفت های چشمگیری نایل شده اند. بنابراین موجودیت قوای امریکا و ناتو نه تنها برای حفظ موجودیت افغانستان بلکه سرمایه گذاری و کمک های مالی و اقتصادی آنها شانس خوبی برای افغانستان است که پس از سالها میسر شده و اگر دولتهای دشمن ما یعنی پاکستان و ایران بیش از این تخریب نکنند به زودی در هر زمینه شاهد انکشافات زیادی خواهیم بود، چه در همین حال ارزش قرار داد استخراج مس لوگر با یکی از کمپنی های چینی در تاریخ کشور بی سابقه است.

در مورد استقلال و آزادی واقعی می خواهم چند سطری از اندیشه نویسنده ای بنام نیکوس کازانتزاکیس (در ۱۸ فوریه ۱۸۸۳ بدنیا آمد) را که وی مرحله آموزش و پرانتیک مسیحیت و کمونیزم را تجربه کرده و در جنگ برای

آزادی یونان از ایتالیا شرکت نموده بود بیاورم، آشنائی او بامسیحیت تفکر وی را به فضیلت های اخلاقی معطوف ساخت، فضیلت های که از عالم خشک منطق فراتر می رفتند و به عالمی می رسیدند که از بی تمکینی پای چوبین استدلالیان به قول مولانا رهیده بود، او در تحت تا ثیر اندیشه های بودا، و بعد که به کمونیزم رو آورد و سر انجام علیه کمونیزم نیز موضع میگیرد و میگوید :

"مسیح از خلال درسها و تجربیات مختلف به او می آموزاند که انقلاب قهر آمیز راه حل نمی باشد، چاره کار را باید در انقلاب معنوی در ژرفای جان آدمی کاوید، یهودا، اگر جان و درون ما تغییر نکند دنیای بیرون هیچگاه چهره عوض نخواهد کرد، دشمن در درونست بردگی از درون می زاید. از چندی پیش نیست که دریافته ام اگر وسایلی که برای رسیدن به هدف بکار می گیریم صادقانه نباشند، هدف ما نیز ناصداق میشود، زیرا هدف میوه ای نیست که آماده و رسیده در فرجام راه از شاخه ای آویزان باشد تا در پایان راه آنرا از شاخه جدا کنیم ، نه ، نه هرگز ! هدف میوه ایست که با تغزیه از هر عمل شرافت یا ابتذال می رسد و بخود رنگ می گیرد و یا پخته میشود. راهی که در پیش می گیریم به میوه شکل و طعم و بو می بخشد و آنرا از انگبین یا شوکران آکنده میکند .

خلاصه ملت افغانستان از دیر زمان بدینسو استقلال خود را از دست داده زیرا ملتی مستقل، از افراد غیر مستقل نمی توان ساخت، هر جامعه ای به همان اندازه مستقل می شود که افرادش آگا و مستقل شود، استقلال چیزی نیست گرفتنی یا دادنی، نه کسی، نه دولتی می تواند بما استقلال بدهد و نمی خواهد بگذارد که ما مستقل بشویم ، نه ما می توانیم از کسی یا ملتی دیگر استقلال خود را بگیریم فقط ما هستیم که باید مستقل بشویم و وقتی مستقل هستیم ملتی یا دولتی، دیگر راهی جز تصدیق و تاکید آن و احترام به آن را ندارد، مستقل بودن را نمی توان به زور و یا با شعارهای ضد امپریالیزم و یا این و آن کشوری بدست آورد. این چند مطلب را به پورتال افغان- جرمن آنلاین عرضه داشتم امید که از نظر محترم آقای موسوی و دیگر خوانندگان محترم بگذرد همچنان در ارتباط با مصاحبه مذکور توجه همه را به مصاحبه علمی و منطقی محترم دکتور سید عبدالله کاظم نیز در این پورتال معطوف میدارم که برای اولین بار محترمه خانم معروفی در برابر عظمت فکری دکتور کاظم نتوانست از روند فکری همیشگی خود دفاع نماید .

محترم آقای موسوی خود می دانید که هنر گوش دادن به انتقاد پایگاه اصلی معقولیت است، و عقل گرایی صادق به معنی روشن دیدن مطلق نیست، بلکه بدین معنی است که چیز ها را روشنتر از پیش ببینیم. با عرض حرمت .

پایان